شست پایه چنان بر دیگست / گر نیارد به هیچ پایه نشست
کاوی انگه که کاو چون پیلی / بگشد پیه خویش را میلی
بچه اگر در بن سیاه کسی / از زمین بر کواید ش نفسی
زنی انگه شست پایه رواق / بر بر و چون عنان شد طاق
شه چو سر بنگ انجمن گفت / سر نگشت باد زان سخن
گفت ازین گونه کار چون باشد / نبود گر بود فسون باشد
باورم نایدا چنین بدرست / تا نبینم بچشم خویش نخست
وانگه از مردمیزبان مرخواست / تا کند دعوی این سخن را راست
میزبان کین بشنید رفت بزیر / گفت با کاوکش حکایت شیر
سیمتن وقت رفت اسفندیار / پیش از آن وعده کار ساخته بود
زیور و زیب چنان درست / داد گل رخسار نرگس مست
ماه را مشک رانده بر تقویم / غمزه را داده جادویی تعلیم
چشم را سرمه فریب کشید / نازرا بر سمر عتاب کشید
سرو را رنگ ارغوانی داد / لاله را سرو بوستانی داد
وز بر او سرو سیمین را / بست بر ماه عقد پروین را
شه که تختش بود در تخته علاج / تا گزیرش بود ز طوق و تاج
ماه را در نقاب کافوری / بسته چون در سمن گل سوری
چونکه ماه دو هفته از سر ناز / گرد هر هفته زانچه باید ساز
پیش آنکه درفت چون مه بر / ماه در برج کاو یابد تر
پایه بر پایه بر دو دیده جام / رفت بر تخت پایه بهرام
کاو بر کز دانستاد و جای / شیر چون کاو دید جست جای
در عجب ماند کین چه شاید بود / سود او بود در خیانت چه سود
مه ز گردون نهاد کاو بزیر / گر شمه جهان نمود بشیر
کاین چه چین پیش تو به تنهائی / پیش کش کردم از توانائی
در جهان کیست این فرو بری / امر و اتفاق دو بر یک سرای
شاه گفت این فرو در مندیست / بلکه تعلیم کرده و پندیست
انوک انگ بسیاهای دراز / کرده بر طرق آزمایان ساز
تا کنونش نراه بی رنجی / در ترازوی خویش سنجی
سجده بر خویش بکار سیم ام / باد جای بشرط خویش تمام
گفت بر خاتمی است عظیم / کاو تسلیم و کور بی تعلیم
منگه کاوی بر آورم بر بام / جز بتعلیم بر نیارد نام
چه سبب چون زنی تو کوری خود / نام تعلیم کس نیارد برد
شاه تشنیع نزد عقد بشست / هندوی کرد پیش او در نافت
بر قعه ماه باز کرد چو دید / اشک بر مه فشاند مروارید
در کنارش گرفت و عقد انگشت / نرگس از تیغ خود گلاب بریخت
ای مرا کشته در جدایی خویش / زنده کرده بآشنایی خویش
شه چو کوش کور زد عجبر / وان سم سخت بود وقت پیر
نه زمین کرکشادی شستش / آسمان بوسه داد بر دستش
منگه بود و مدان سپید صبور / چشم بر دار شاه کرد و دور
شاه را آن سخن چنان بگرفت / کز دلش در میان جان بگرفت
گفت حقا کار راست گوی راست / بر وفا تو چه چیز لوست
مهربانی چنان با قول بار / عذر خاتمی حسین بآنکار
ای هزار آفرین بر آن کاهی / کاید از اصبع او چنین خاتمی
این گهر پاره گشته بود بسنگ / گر نبودی حفاظ آن سرهنگ
خواند سر هنگ و فوضه کرد / دست بر گردنش جمایل کرد
تحفها بنزد کوارش داد / بر یکی در عوض هر ارش داد

از پس چند چیزهای لطیف / داد انعامهای با تشریف
رفت سوی شهر شادی نگران / گرد و در بزم خود شکر ریزان
بود با او بهو و عشرت و ناز / قصه بر تخت نشستن بهرام کور که چه بود
تا برین رفت روزگار دراز
چون بر آمد زماه تا ماهی / نام بهرام کور در شاهی
اول قوی شد بزرگوار انرا / زنده شد نام نامدار انرا
هم قوی رای و هم تمام ایش / کار ها را شناختی بیش
نسلش از نسل شاه دارا بود / این نه پنهان که آشکارا بود
شاه زو بکر مان نبودی مور / شاه را هم رقیب هم دستور
سه پسر داشت بود هر پسری / بسر خویش عالم هنری
آنچه مه بود از اسم فرزندش / نام کرده پدر زراوندش
شه عیارش یکی بصد کرده / موبد موبدان خود کرده
گرد شه اردشیر قلش / نافذ الامر جمله بخیش
وان سه دیگر بشغل و سپاه / پای خاص تر بحضرت شاه
شه بدیشان حصل ها کرده / موبد موبدان خود کرده
گفت هر کس که هست شد بهرام / ای در اینکار داد تیغ بجام
تا چو ایشان بمی در افتاد دست / حاصلش باده خورد و نش باد هست
هر کسی را در آن طمع بر خاست / کی شود کار ملک بر وی راست
خان خانان روان شاه زمین / تا شود خانه گیر شاه زمین
هر یکی در هفت های نورد / پیش رو کرده سوی خان خان
شاه عالم سپهر بهرام / پادشاهی کیا چو از بهرام
عالمی گرم شد ز شاه جهان / روی کرد از سپاه و ملک بان
مرد خاقان هزار لشکر او / هزیمت گریخت از براو
چون بخاقان سید بیک بر دو / گر شه آمد ز تخت خویش فرود
از کلاه و کمر تو داری بخت / تاج بر سر نه تو پای تخت
خان خانان چو گوش کرد پیام / گر جهان یابد شد بهرام
داشت ارنج و تیر از بی جست / خار غانه بر دو داده نشست
غم و خشم نخوردمی می خورد / کار ناکردنی نمی کرد
آنچه از خصم خویش پسندید / گرد تا خصم او بر و خندید
شاه بهرام روز و شب بشکار / قاصد انش روان بر سر کار
از سپیدار هین بهر صحبت / تا خبر داد قاصد ش بدست
گرچه با خصم حقبازی کرد / مهر و پنهان و مهر سازی کرد
آتشی خواست چو کرد و دش داد / خواب خرگوش او زود ش داد
جای خوش کرد و بر نشانه او / گاهی یافت از نشانه او
بر سرش ناگهان شبیخون برد / گرد بالا بهفت گردون کرد
در نشیب و فراز داری / گرد با چشمه سیه ماری
شبی از پیش در گرفت چراغ / کوه و صحرا سیه تر از زاغ
چرخ رو شد دل سیاه و حریر / چون خم زد و سرش گرفته گیر
در شبی عنبرش بدین عالمی / گرد بهرام جنگ بهرامی
برد لیران چنین کشاد عنان / حمله که بر تیغ دگر سنان
تیر بر هر کجا زدی عالی / بر کسی تیر خود خالی
چه گفت مند انچه تیر راست / تیر بی فسه و نرم بی برست
تا چنان شد که کس بکشد کسک / گر و میدان او نیارد جنگ
تیغ چون کوه خون عارش بود / جوی خون هفت کوهی جاری بود
وان کسی تن که تیغ نمیکرد / زهره صفدار خود نمیکرد
تیره های جهنده در پیکار / بر بود چون جهنده باشد مار

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)